

می شنوم چشم‌هایت را

چشم‌ها حرف‌های بسیاری برای گفتن دارند. زمانی که کلمه‌ها گم می‌شوند، زمانی که کلمه‌ها کم می‌آیند و نمی‌توانند ماجرا را، آن‌طور که هست، بیان کنند، چشم‌ها می‌توانند به کمک بیابند و ماجرا را روایت کنند. هیچ کلمه‌ای در اختیار چشم‌ها نیست، اما از شگفتی آفرینش همین است که چشم‌هایی هیچ کلمه‌ای حرف می‌زنند. وقتی کسی حرفی می‌زند و بعد با دوستم به هم نگاه می‌کنیم و می‌خندیم، این یعنی چشم‌ها از رازی که بین ماست حرف زده‌اند. وقتی وسط حرف زدن‌های دوستانه سر کلاس، معلم بی‌هوا نگاهمان می‌کرد، چشم‌هایی هیچ کلمه‌ای حرف زده بودند. حتی وقتی پرنده‌ای یا گربه‌ای نگاهم می‌کند، می‌توانم از چشم‌هایش بخوانم، غمگین است یا سرحال؛ عصبانی است یا آرام. انگار گاهی کلمه‌ها مقابل چشم‌ها کم می‌آورند.

چشم‌هایم چیزهای بسیاری را درک می‌کنند و رازهای بی‌شماری را در خود دارند. چشم‌هایم یکی از راه‌های ارتباط من با جهان‌اند. اما همین مخلوق شگفت‌انگیز همیشه هم همه‌چیز را نمی‌بیند. چیزهایی در جهان وجود دارند که حتی تیزبین‌ترین و قوی‌ترین چشم‌ها هم آن‌ها را نمی‌بینند.

تو، که این دنیای پر از دیدنی و نادیدنی را آفریده‌ای، همانی هستی که با چشم‌هایم نمی‌توانم ببینم. اما شگفت‌آورتر این است که تو با چشم‌هایی که من آن‌ها را نمی‌بینم، چشم‌های مرا می‌بینی. همان لحظه که دارم با چشم‌هایم با پرنده‌ها حرف می‌زنم، آن لحظه که با دوستم به یک راز دونفره می‌خندیم، و حتی همین لحظه که دارم به چشم‌های نادیدنی‌ات فکر می‌کنم، همین لحظه تو داری چشم‌های مرا می‌بینی و رازها و قصه‌ها و سؤال‌های بسیاری را از آن‌ها می‌خوانی.

حالا که فکر می‌کنم، می‌فهمم تو همیشه چشم‌هایمان را دیده‌ای. همین است که لحظه‌هایی که دل‌تنگ و ناراحت بودم، لحظه‌هایی که گریه کرده‌ام، غم چشم‌هایم را دیده‌ای و بعد حواسم را با یک اتفاق شاد یا سرگرم‌کننده پرت کرده‌ای. بعد من به خودم آمده‌ام و دیده‌ام دیگر گریه نمی‌کنم. انگار تو چشم‌هایی همیشه شاد برایمان می‌خواهی.

تو در هر سو و هر مکان هستی و می‌توانم دلگرم باشم، به هر طرف سر برمی‌گردانم، با چشم‌های مهربانت حضور داری و تماشا می‌کنی. پس چشم‌های تو باید مثل درختان سبز و پر از زندگی، مثل خاک روشن و پر از دلگرمی، و مثل باران آبی و پر از آرامش باشد. چشم‌هایت حتی به رنگ بال‌های پرندگان است؛ پرچرئت و رها. من می‌توانم با رنگ‌های چشم‌های تو قصه‌های زیبا برای خودم بیافم و از خیال حضور چشم‌هایی که هر لحظه مرا می‌بینند و حواسشان به من جمع است، دلگرم باشم. در این روزهای سرد زمستانی چه خوب است که دلگرم حضور چشم‌های تو هستم.

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»
چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را در می‌یابد و او لطیف آگاه است.
(انعام / ۱۰۳)

